

سرشت الله در کردار مسلمانان آشکار است

درست است که برانگیزنده-ی یک اندیشمند، در راه پیشرفت اجتماع، سودجویی و شادمانی برای زندگانی-ی خود و بستگان خودش است. یک اندیشمند از آن روی به کاوش در درون مایه-ی پدیده-ای می‌پردازد که بتواند از دگرگون شدن یا شناخت ویژگی‌های آن پدیده سود ببرد. از آن جا که سود اندیشمند از سود انبوه مردمان جدا نیست این است که اندیشمندان می‌کوشند تا جامعه را به سوی آرمانی برانند که سود خود را در آن آرمان می‌پندارند.

البته همه-ی مردمان، بر زمینه-ی بینش یا عقیده-ای که دارند، در پیرامون سود و زیان خود اندیشه می‌کنند ولی آنها، در پیرامون راستی و درستی-ی بینش یا عقیده-ی خود، اندیشه نمی‌کنند. از این روی در این نوشتار مفهوم یک اندیشمند یا آزاداندیش به آن گونه به کار برده می‌شود که جهان بینی یا بینش او بر زمینه-ی کاوش، دانش و آزمون‌های خود او بنا شده باشد. بنابراین ویژگی-ی بینش یک آزاداندیش پیوسته با زمان و پیشرفت دانش در گذار بهبود و دگرگونی است.

از این دیدگاه می‌توان پذیرفت که بخشی از سود اندیشمند شادمانی-ی او در راه رسیدن به آرمانش است. این شادمانی همیشه از پول یا سروری بر دیگران بر نمی‌خیزد بلکه گاهی، برای یک پژوهشگر، شادمانی او در شناختن رمزی، یافتن سرچشمه-ای یا گشودن بندهای اندیشه-ای پدیدار می‌شود. پژوهش یک آزاداندیش هم می‌تواند در پیوند با بهزیستن و سود همگان باشد و این آرمان هم از سود یک پژوهشگر آزاداندیش جدا نیست.

سخن از سیاست پیشگان و پویندگانی، که آرمان آنها رسیدن به فرمانروایی در کشور است، نیست. این کسان، با هر جهان بینی و ایدئولوژی که باشند، زمانی به آرمان خود می‌رسند که نیازهای همگانی را در زمینه-ی خواسته-های خود به نمایش بگذارند تا شاید انبوه مردم، که در تنگی و ناچاری مانده‌اند، با آنها همگام و همیار بشوند. آرمان آنها برآوردن نیازهای مردم نیست بلکه آنها برآوردن نیازهای مردم را در کاربرد ایدئولوژی-ی خود می‌پندارند.

از آنجا که نیازهای مردمان بیشتر با آگاهی و دانایی خود مردمان برآورده می‌شوند. از این روی حکومت‌هایی، که بر فریب و ناآگاهی مردم استوار باشند، هرگز نمی‌توانند به نیازهای مردم بپردازند. زیرا آنها پیرو عقیده-ی خودشان هستند نه راهگشای پیشرفت مردم. آنها عقیده-ی خود را نماد برتری و بهتری می‌دانند، از این روی ناچارند که دیدگاه همگان را از آگاهی دور بدارند تا عقیده-ی آنها میزان سنجش ارزش‌های اجتماعی باشد.

یک اندیشمند می‌تواند روشنفکر هم باشد ولی یک روشنفکر، دستکم در این نوشتار، آزاداندیش نیست. زیرا معیار سنجش یک روشنفکر از کاوش، دانش و آزمون‌های خود او برنخاسته است بلکه او از دیدگاه یک ایدئولوژی یا بینشی، که او از دیگران پذیرفته است، به جهان هستی می‌نگرد. یعنی او در مرزهای ایدئولوژی-ی خود، بینشی که پذیرفته، گرفتار است. ولی جهان بینی-ی یک آزاداندیش در هیچ عقیده یا دستوری مرزبندی نمی‌شود. اندیشه-ی روشنفکران نامبرده، هر اندازه هم که تازه باشد، بر زیربنای عقیده-های کهنه بنیان دارد. یعنی این روشنفکر می‌خواهد به نابسامانی‌هایی، که در رویه-ی جامعه آشکار هستند، بر اساس پندار خودش سامان بدهد. او نمی‌خواهد و نمی‌تواند به کژپنداری و بینش انبوه مردمان، که نابسامانی را در جامعه ایجاد کرده‌اند، برخورد کند.

نمونه: روشنفکران و مبارزان سیاسی در ایران هیچگاه نمی‌خواهند با الله و ویژگی‌های الله، که زیربنای همه-ی پسماندگی‌های اجتماعی است، درگیر شوند. آنها با حکومت اسلامی، که نماینده یا خلیفه-ی الله بشمار می‌آید، مبارزه می‌کنند. یعنی آنها با ابزاری درگیر هستند که از ایمان مردم به الله مشروعیت گرفته است.

چنین است که با زدن مارها از شانه-ی ضحاک پیوسته مارهای دیگری بر شانه-ی او می‌رویند. حتا زدن مارها به

مفهوم نابودی-ی آنها نیست، از این کار تنها جان ضحاک نجات می‌یابد، ولی مردم از آزار مارها و ستم ضحاک آزاد نمی‌شوند. ضحاک خداست، او را نمی‌توان کشت، ولی شاید بتوان او را از کشورداری دور نگه داشت.

هسته-ی این جستار در برخورد با اندیشمندانی است که می‌توانند، در راه آزادی، ناهنجاری و آلودگی-های اجتماع را بررسی و بُن‌مایه-های پسماندگی مردم را شناسایی کنند. آرمان این کسان می‌تواند گسترده‌تر از آگاهی در اجتماع باشد یا نمایان ساختن تضادهای دانش با عقیده-هایی که مردمان را از اندیشیدن بازمی‌دارند.

امید این روشنگران در این است که انبوه مردمان بتوانند آگاهانه، در هر زمان و مکان، جدا از عقیده-های مذهبی، روند پیشرفت خود را گام به گام بیامیند و بازده-ی هر گام را ارزشیابی کنند. یعنی انبوه مردم دستکم بتوانند سامان کشور را، بر پایه-ی خواسته-های خود، به فرمانروایانی بسپارند که خود آگاهانه آنها را آزموده و شناخته‌اند.

اندیشه-های آزاد، در سرزمین‌هایی بسان ایران، زمینه-ای برای زایش و رویش ندارند. در سرزمین ترسزدگان حتا اندیشه-ی نوینی، که همسو ولی بر زور حکومت نیافزاید، بی ارزش شمرده می‌شود. از این روی برخی از نیک‌اندیشان می‌کوشند که، با اندیشه-ی خود، از خشونت نیروی حاکم بر اجتماع بکاهند تا در زمانی کوتاه زشتی را از کردار حکومت پاک و درون‌مایه-ی آنرا را با اندیشه-ی خود جایگزین کنند.

تا کنون بیش از هزار سال است که این گونه نیک‌اندیشان سیمای اسلام را زیبا نگاشته و نیکی‌های پندار خود را به دروغ به اسلام پیوند زده‌اند. بازده-ی نیک‌اندیشی-ی آنها را می‌توان بدین گونه مرور کرد:

هر ناهنجاری و زشتی که در احکام اسلام دیده می‌شود از نقص فکر انسان است که او نمی‌تواند به حکمت الله پی‌ببرد. احکام اسلامی را تنها روحانیانی می‌شناسند که عابد و زاهد و مسلمان باشند. اجرای احکام اسلامی ضامن عدالت، سعادت و اطاعت مسلمانان است. اطاعت از احکام اسلامی انسان را پس از مرگ به سعادت می‌رساند.

پس آنگاه که خشم مردم، از اجرای این احکام، بالا بگیرد، نگهبانان اسلام مردم را به اسلامی زیبا، که رسول الله هم آن را نمی‌شناخته است، امیدوار می‌سازند. مردمان هم می‌پذیرند که همه-ی روحانیان در این هزار و چهار صد سال، که دست به اجرای احکام اسلام زده‌اند، برداشتی نادرست از اسلام داشته‌اند و اکنون زمان آن رسیده است که آنها برای حفظ اسلام راستین جانفشانی کنند.

اسلامزدگان بیش از هزارسال پذیرفته‌اند: که تنها برداشت آخوندها از اسلام درست است و پیوسته می‌پذیرند که تا کنون برداشت آخوندها از اجرای احکام اسلام نادرست بوده است. اسلامزدگان، نادان پرورده نشده‌اند بلکه آنها مسلمانانی هستند با ایمان که در انتظار منجی نشسته‌اند. این عاشقان از سویی آخوندها را سواری می‌دهند و از سویی منتظرند که امامی دیگر بیاید و همه-ی سوارشدگان را گردن بزند. (اگر آنها می‌دانستند، سواری نمی‌دادند، نیازی هم به گردن زدن نداشتند)

به زبان روشن: نیک‌اندیشان، به کردار با پنداری نیک، تخم دروغ را در جامعه پرورش داده و آبیاری کرده‌اند.

کسانی که اندیشه-ی خود را در دیگ آلودگی می‌پزند نه تنها آنها زهری شیرین به مردم می‌خورانند بلکه خرد جامعه را از شناخت این افیون بازمی‌دارند. در این شیوه، زمینه-ی آگاهی بود جامعه می‌خشکد و برای مردمان زهر، رنج، درد، مکر، پستی، تکبر، ریا، دروغ و زشتی‌های دیگر در خور شناسایی نیستند.

دانش و آگاهی می‌توانند به آسانی دیدگاه تاریک کسی را روشن کنند ولی دیدگاهی که به کژی و دروغ آلوده شود بسیار تنگ است و از آن روزنه کژی و دروغ به رنگ ایمان او جلوه می‌کند.

از شوربختی این شیوه-ی شوم، یعنی زشتی را با پوششی زیبا پنهان داشتن، هنوز هم در دستور کار بیشتر روشنفکران و آزادیخواهان به جای مانده است. این دروغ‌پروری آن چنان برای ما عادت شده است که نه تنها ما این

شیوه را در گفتار، تعارف، خوشآمدها و برخورد های روزانه به کار می‌بریم بلکه در بخشی، از ادب و تربیت اجتماعی، دروغ را جایگزین خوش‌زبانی کرده‌ایم. یعنی شنیدن و دیدن راستی برای بیشتر کسان تلخ و دلخراش است و این کسان از پنهان کردن کاستی‌ها و پوشاندن زشتی‌ها با دروغ خشنود می‌شوند.

در اجتماعی که آزادی نیست، مردم از یکدیگر می‌ترسند (حتا از کودکان خود که به کودکان می‌روند)، همه به هم، شاید به ناچار، دروغ می‌گویند. کژی و دروغ، در جامعه‌ی زورگویان، ابزاری ست که زندگی را در زیر آن فشار ممکن می‌سازد. اندیشمندان و آزادیخواهان برون‌مرز، که تنها جان خود را برداشته و از ایران گریخته‌اند، نیازی به گفتار دوپهلوی ندارند و نیازی نیست که با دروغ مردم را دلخوش کنند. ولی نیاز است که مردمان زشتی‌ها و کاستی‌های اجتماع خود را بشناسند. داروی آرامبخش درمان نمی‌کند ولی عمر بیماری را دراز می‌کند.

گفتار و سخنان نیمه راست و نیمه درست، در راه پیشرفت اجتماع، زیان‌بخش تر از گفتار و سخنان دروغ و نادرست هستند. زیرا کژی و نادرستی را می‌توان پس از شناسایی از بینش، روشنفکران، بیرون کشید و راستی را جایگزین آن کرد. ولی "نیم کژ بودن" گفتار؛ شکورزان را از گسستن ایمان و از گام نهادن در راه آزاداندیشی باز می‌دارد. گسستن از بندهای ایمان به نیروی خرد و خودآگاهی-ی پایدار نیاز دارد و تا زمانی که همه-ی بندهای ایمان پاره نشوند انسان بر کاربرد خرد خود فرمانروا نیست.

شوربختی در این است که روشنفکران ایران بیشتر بازگو کنندگان اندیشه‌هایی هستند که یا آنها با این زمان و فرهنگ مردم ایران همخوانی ندارند یا آنها به بینش‌هایی شکست خورده، مانند عرفان ایرانی، پیوند دارند که ویژگی‌های زمانی دور درخشیده‌اند ولی سود آنها زودگذر بوده و زیان آنها پایدار مانده است.

عارف‌ها، بر این پندار بوده‌اند که اگر آنها با نام الله از مهرورزیدن سخن برانند الله خشمش را فراموش و کم کم مهربان می‌شود. یعنی آنها می‌پنداشته‌اند: چون مهرورزیدن با خشونت در تضاد است و انسان هم در مهرورزیدن شادمان می‌شود پس اندک اندک "مهر" جای خشونت را می‌گیرد. آنها خشونت را در احکام اسلامی توجیه نه اینکه محکوم کرده‌اند. البته آنها پشاپیش نمی‌دانسته‌اند که با این روش تنها خون را از تیغ ستمکاران می‌شویند ولی از کاربرد و تیزی-ی آن ابزار نمی‌کاهند. دروغ مانند گیاه هرزه-ایست بی آفت که در اندک زمان به همه جا ریشه می‌دواند و از رشد گیاهان دلخواه جلوگیری می‌کند.

یک "آزاداندیش" نمی‌تواند بازده-ی آزمون‌هایی را، که پس از سدها سال ناچیز حتا زیان‌بخش بوده‌اند، ندیده بگیرد و بدون شناخت بن‌مایه‌های شکست، در این جنبش‌های فرهنگی، راه آن شکست خوردگان را، در این زمان، دنبال کند. ناکامی و شکست این گونه پیشگامان را باید در کژپنداری-ی آنها جستجو کرد.

اگر چه ما از عرفان ایرانی سرفراز و سرخوش هستیم ولی بار سنگین این ناکامی را هنوز بر دوش می‌کشیم. شاید عارف‌های آن زمان با بهترین روش و نگرش به روشنگری پرداخته باشند ولی در این هنگام، که ما با مردمان جهان در گرادانه-ی تمدن مدرن در چرخش هستیم، به یک جهان بینی نیاز داریم که به راستی با این زمان و این جهان، به ویژه با ایران و فرهنگ ما، هماهنگ باشد.

راه رسیدن به این آرمان را تنها در راستی می‌توان شناخت. یعنی کسانی که جوینده-ی "آزادی" هستند، باید بتوانند دستکم، آزاد، بی پرده، شفاف و جدا از هر عقیده-ای راه رسیدن به این پدیده را از خرد خود بپرسند و برای یافتن پاسخ آن آگاهانه اندیشه کنند.

مولوی با خوشباوری همزیستی را به مردمان پند می‌دهد. همین پندها هستند که در این زمان بندهای دست و پا گیر

مردمان شده-اند. زیرا چنین خوشباورانی نمی‌دیده-اند که حکم "امر به معروف و نهی از منکر" همزیستی را، در میان مسلمانان و دگراندیشان، ناممکن می‌سازد.

برای نمونه:

از نظرگاه است ای مغز وجود-----اختلاف مؤمن و گبر و یهود (مولوی)

(مؤمن = مسلمان، گبر = زرتشتی)

برداشت مسلمانان از این اندرز این است: یهوه (خدای قهار یهودی‌ها)، و دنباله-ی او پدر آسمانی (خدای آزمند مسیحی‌ها)، و در این شعر اهورامزدا همه هماتی با الله دارند. پس همه-ی بندگان تنها یک صاحب دارند و نیازی نیست که با یکدیگر جدال کنند. ولی این پندار درست نیست.

اختلاف از الاهان این پیروان برخاسته است. یهوه هم مانند الله امر می‌کند که او تنها خدا و تنها حاکم جهان است. او هم امر به ناپود کردن الاهان دیگر و پیروان آنها می‌دهد. مسیحیان بر این باورند که یهودیها پدرآسمانی را نشناخته و فرزند او را به چلیپا کشیده-اند و از این روی آنها با یهودیان دشمنی می‌ورزند. الله، برای تصاحب حکومت جهان، خود را در پیکر الاهان پیشین شناسانده است. ولی او پیروان یهوه و پدرآسمانی را گمراه، کافر و نجس خوانده و امر به کشتن آنها داده است. در هیچ کجا یهوه یا اهورامزدا الله را (که وجود نداشته است) به سروری یا جانشینی-ی خود نپذیرفته است.

بنیاد همه-ی دین‌ها بر مردم‌فریبی و دروغ استوار است. همه-ی دین‌ها، از آزاد مردمان، برده-ی با ایمان می‌پروراندند و مردمان را به هر سویی که بخواهند می‌رانند. اختلاف آنها به سودجویی و خودپرستی-ی الاهان آن دین‌ها پیوند دارد.

این گونه اندرزه‌های عارفانه، در این دوران، تنها به سود دکانداران دین است که آنها از این راه می‌توانند احکام خشن خود را در بسته-های مهربانی بپیچند و خونریزی‌ها را با اختلاف در "نظرگاه" مردم توجیه کنند. اگر همه-ی الاهان همسان یکدیگر پرخاشگر و کینه-توز هستند این نشان آن نیست که پرخاشگری و کینه-توزی خوب است و مردمان باید ستمکاری‌های شریعتمداران را بپذیرند.

این اندرزه‌ها تنها دیدگاه مردمان را تاریک می‌سازد و آنها را با دروغ می‌فریبد. این است که مردم در ناآگاهی از خود و با نیروی خرد خود بیگانه و از دانستنی‌ها پس مانده-اند. آنها به کردار آرزوهای خود را به چاه می‌ریزند. پرسش این است:

یک آزاداندیش به چند سده تاریخ آزمون شده نیاز دارد تا او بتواند، روند جامعه-های جهان امروز را، به ژرفی شناسایی کند؟

درست است که سودپرستی، به زبان دیگری اقتصاد، سازنده-ی اختلاف‌های مردمان است ولی برانگزنده-ی خشم و پایدار کنند-ی آتش خشنونت در میان این مردمان دین است و گردانندگان خشم والیان دین هستند. از این پس هم، تا زمانی که دین‌باوران در سامان کشورداری دست‌اندازی می‌کنند، پیروان دین‌ها ارزانترین جنگ‌افزاهای خودکار خواهند بود. مردمان با ایمان هستند که، برای شیر و عسل، از فرزندان خود ابزاری برای کشتار و کشته شدن می‌سازند. کردار پیشوایان دین آینه-ی سیمای الاهان آنهاست. کمتر دینی در روی زمین پایدار مانده است که پیشوایان آنها به کشتار انبوه مردمان دست نبرده باشند. همه-ی الاهان خشن، کینه‌ورز، مکار، دروغ‌وند، قهار، جبار و غضبناک هستند و همه-ی پیروان از ناآگاهی الاهان خود را رحمان، رحیم، غفور و راستکار می‌پندارند. این است که، با این همه ستمکاری که والیان دینی انجام می‌دهند، پیروان دین‌ها از این ستمکاران و نیز از ستمکاری رویگردان نیستند. پیروان پس از هر جنایتی، که از سرکردگان این دین‌ها می‌بینند، دوباره به همان الاهان، که در مسجد و کلیسا و کُنشت حاکم هستند، پناه می‌برند.

مسلمانان پیوسته، با سرفرازی، از غزوات رسول الله و کشتار نامسلمانان به دست مجاهدین اسلام یاد می‌کنند. آنها از غارت و سربریدن کافرهای شادمان می‌شوند و به کشتار گنندگان مهر می‌ورزند. این مردمان پیرو اسلام و فرمانبر الله هستند، سرشت آنها از خشم و کینه نیست، ولی آنها می‌پندارند که باید مانند الله رحمان و رحیم باشند نه این که به راستی مهربان باشند.

مسلمانان از عذاب‌های عظیم، که الله به آنها وعده داده است، بسیار شنیده‌اند و همیشه، از ترس با عبادت و پرداخت زکات، خود را از گناه پاک کرده‌اند. با این وجود پیوسته با زاری به الله یادآور می‌شوند: که او رحمان و رحیم است؛ پس باید، خیلی آسان‌تر، از مجازات آنها چشم‌پوشد. آنها می‌پندارند، اگر آنها زمین را با خون کافرهای نشویند، سرانجام به آتش جهنم گرفتار خواهند شد.

شیعیان برای این که دل‌سختی و خشونت درون خود را پنهان کنند، از شنیدن قصه‌هایی، که برای مرگ امامان خود بافته‌اند، با زاری به خودزنی و کودک‌آزاری می‌پردازند. آنها حتا غم بی پایه‌ی خود را با خشم و خون فرومی‌نشانند یا به زبانی دیگر آنها محبت خود را نیز با کینه و خشم آشکار می‌کنند.

الله هم درست ویژگی‌های مسلمانان را دارد، گرچه الله آدم را از سرشت خودش خلق نکرده است، ولی مسلمانان ویژگی‌های الله را در خود آمیخته‌اند. اگر این ویژگی‌ها ناپسند و زشت هستند باید آزاداندیشان آنها را شناسایی کنند و به همگان نشان بدهند تا مردم، اگر خوداندیش نیستند، دست‌کم زشتی‌ها را از سرشت الله، کسی که او را عبادت می‌کنند، بزدایند و نیکی‌های را که دوست دارند در سرشت او بیامیزند. این گونه شناسایی توهین به کژپنداری-ی مسلمانان نیست بلکه آینه‌ای است که به راستی سرشت الله و زشتی-ی کردار مسلمانان را نشان می‌دهد. اگر تاریخ ایران، در دروان پیش از اسلام، روشن نیست؛ سرگذشت ایرانیان، پس از یورش مجاهدین اسلام، آشکار است.

چه آنرا بدین گونه از زبان پیروزمندان عرب بشنویم:

<< عرب‌ها به امر الله با آتش پرستان جهاد کردند؛ آنها را گردن زدند یا برده‌ی خود ساختند. الله عرب‌ها را بر کافران پیروز می‌کند زیرا الله آنها را به سروری-ی جهان گماشته است.>>

چه گزارش آنرا سرکوب شدگان ایرانی بنویسند:

<< عرب‌های بیابان گرد با چنان خشمی، که از تصور انسان بیرون است، الله را، بر ایرانیان که سرکوب شده بودند، تحمیل کرده‌اند. مجاهدین همه-ی هستی و توانایی و فرهنگ ایرانیان را ویران یا به پلیدی آلوده کرده و به غنیمت برده‌اند. آنها از مردم دانش‌پرور ایران عبدالعرب ساخته‌اند.>>

چه آن تاریخ را خودباختگان اسلامزده بگویند:

<< مردم ایران، که در جهل و گرفتار شاهان کافر بودند، به امر الله و به دست مجاهدین اسلام، از دلبستگی‌های دنیوی و آتش جهنم، نجات یافتند. لشکر اسلام، در جهاد، کافران را به درک فرستاد و همه-ی بناها و نشانه‌های آتش‌پرستان را نابود ساخت. مجاهدین اسلام، موالیان را، که در زیر شمشیر مقدس اسلام عاقل شده بودند، از اسارت آزاد کردند آنها را به خدمت امیران اسلام گماشتند.>>

آن کس که اندکی در گذار این تاریخ بنگرد به روشنی می‌بیند که احکام انسان ستیز اسلامی پیوسته از سوی حکمرانان، که نماینده-ی و سایه-ی الله در روی زمین بوده‌اند، بر مردمان ایران وارد شده است. آیا عزنویان، سلجوقیان، صفویان، قاجاریان و حتا مغولها می‌توانستند، بدون شمشیر اسلام و بدون پشتیبانی-ی والیان

اسلام، بر ایران حکومت کنند؟

یک حکمران ستمکار با چه انگیزه-ای، سادتر و ارزانتر از ایمان به الله، می‌تواند بخشی از مردم ایران را برای کشتار بخش دیگری از مردم به کار ببندد؟

آیا پاسخی این که چرا روشنفکران ایران، هزار و چهارصد سال، کشتار جهادگران را محکوم نکرده-اند؟ به جز این است: که خود آنها آگاهانه یا ناخودآگاه به الله ایمان دارند؟

درست است، که برخی از روشنفکران، مجاهدین یا کسانی که شمشیر اسلام را به روی مردم کشیده-اند محکوم و کردار آنها را نکوهش کرده-اند؛ ولی کمتر دیده شده است که روشنفکری به روشنی و راستی اوامر الله را به چالش بکشد. امروز هم بیشتر روشنفکران کردار خمینی، خلخال، خامنه-ای و.... را، که در حکومت اسلامی نمایان شده است، با بیزاری محکوم کرده-اند. آنها تنها شمشیر جلا را دیده و او را تبه‌کار نامیده-اند و با این داوری شریعت اسلام و الله را پاک و بی‌گناه دانسته-اند.

یعنی آنها کسی را سرزنش کرده-اند که او شمشیر خونین در دست داشته است. ولی این روشنفکران مفهوم تبه‌کاری را شناسایی و زشتی-ی این کردار را روشن نکرده-اند.

پرسش این است: آیا کشتن کافر " مقدس " یا " جنایت " است؟

ای کاش روشنفکران با صدای بلند به این پرسش پاسخ می‌دادند.

قاضی-ی شرع اسلام، (خلخال) مسلمان است؛ او با شادمانی برای اسلام و خشنودی-ی الله دگراندیشان را گردن می‌زند، تا از خون آنها زمین رنگین شود، همان گونه که الله به مسلمانان امر کرده است. الله میلیونها یدالله دارد که آنها بازوانی نیرومندتر از این قاضی دارند. محکوم کردن یک قاضی نشان کوتاه کردن دست الله نیست.

مسلمانان را، با ویژگی‌های تندرو، تروریست یا نرم، گروه بندی کردن و ساختن اسلامهای راستین، خودفربیی و ساده انگاری است. یعنی درد بیماران را با دعا مداوا کردن است. زیرا همه-ی مسلمانان، که با ایمان هستند، با ویژگی‌های الله پرورده می‌شوند، آنها تا زمانی که به او ایمان دارند، اوامر الله را، هر چند هم که خشن باشند، خیر و حکمت او می‌دانند.

این از ساده پنداری ست که، اگر حکومت کنونی در ایران برانداخته شود، آزادی و دادگری در ایران گسترش می‌یابد. تا زمانی که الله حاکم است، حکم او در قرآن صادر شده است و مردمان محکوم و مطیع اوامر او هستند.

نمی‌توان گفت: جهاد کرداری ست مقدس و هر کجا، که زور مسلمانان بیشتر از کافران باشد، وظیفه-ایست شرعی ولی تا زمانی که کافرها پُر زور هستند آن کردار زیاده روی است و کسانی که خودسرانه به جهاد دست می‌برند تروریست شمرده می‌شوند.

نمونه-ای از تربیت مسلمانی:

بچه‌های بد به شیشه-های پنجره سنگ پرتاب می‌کنند، شما بچه-های خوبی هستید و سنگ به شیشه نمی‌زنید، گل‌های باغچه را لگدمال نمی‌کنید، مامان هم برای بچه-های خوب شکلات می‌خرد.

البته هر زمانی هم که نیاز بود، بچه-ها را برای پرتاب کردن سنگ آموزش می‌دهیم. درست است که بزرگ شده-ی این کودکان همین مردم هستند، که مانند ابزاری خودکار پرورده شده-اند، ولی آنها می‌توانند پدیده-ای را آزمون کنند و بدانند که شکستن شیشه-ی پنجره بد است ولی خوبی یا بدی کسی را نمی‌توان از این کردار شناسایی کرد.

خلقت به اراده-ی خالق، که بنیاد وجود همه-ی دین‌ها است، نگرشی است پسمانده که دانش امروز آن را در هم شکسته است. کسی که، به عقیده-ی خالق و مخلوق ایمان دارد، دانش امروز در بینش او راه نیافته است، او از روزنه-ی ایمان توان شناختن کژی یا راستی را ندارد.

اگر انسان آزاداندیش است، پس او از راه شناخت در پیرامون پدیده-های هستی، می‌تواند خرد خود را به کار ببندد و

به درستی اندیشه‌های خود را بیازماید. اگر این انسان همان مخلوقی است، که الله او را از خون گنبدیده خلق کرده است، پس چنین انسانی به خالق خود ایمان دارد، اطاعت از او امر الله را وظیفه‌ی خود می‌داند، او با خرد خود، در مورد پدیده‌های هستی، نمی‌اندیشد که برآیند آن را آزمون کند.

از شوربختی، بخشی از آزاداندیشان که در ایران هستند، از ترس جان، نمی‌توانند اندیشه‌ی خود را بازگو کنند و بخشی، که برون از مرز زندگی می‌کنند، کمتر انگیزه‌ای برای بازگو کردن اندیشه‌ی خود دارند.

زمانی رنج بردن، در راه بررسی و آزمون کردن بینش اجتماعی، گوارا است که آن رنج سودآور باشد یا از دردی بکاهد. این است که ما نمی‌توانیم به یک جنبش خودبخودی امیدوار باشیم ولی می‌توانیم از آزاداندیشان خواهش کنیم که اندکی در این باره اندیشه کنند.

خدایان در اروپا و آمریکا حاکم نیستند، بلکه آنها به ویروس گریب می‌مانند، گاهی پدیدار و به آزار مردم می‌پردازند و باز ناپدید می‌شوند، مردم هم تا این اندازه با آزار آنها خو کرده‌اند. از این روی، شاید نیازی نباشد که کسی ماهیت این خدایان را شناسایی کند. الله برخلاف خدایان اروپا حاکم است، او به ویروس ایدز می‌ماند، هرگاه که او در پیکر جامعه رخنه کرد از آن پس او بر همه‌ی نیروهای آن پیکر حکمرانی می‌کند و اجتماع از خودبیگانه، تسلیم و مطیع او امر او خواهد شد.

از این روی جان یک آزاداندیش، که دور از دسترس حکومت است، از اندیشیدن آزاده نمی‌شود و رنج اندیشیدن برای او بی بهره نیست. زیرا شناخت کژی و کاستی آرامش‌بخش و شادی آفرین است.

در این جا روی سخن با کسانی است که به عقیده‌ای ایمان ندارند؛ یعنی دستکم اندیشه‌ی آنها در بندی گرفتار نیست و می‌تواند، آزادانه به هر سویی، پرواز کند. آزاداندیش نه کالای دین و نه کالای سیاست به بازار می‌آورد. او برای رسیدن به پیروزی و دگرگونی‌ی جهان اندیشه نمی‌کند. او بیشتر است نه دنباله رو، راه او برای همگان و نیز برای خودش ناشناخته است. او راه رسیدن به آرمانش را پیوسته جستجو و آزمون می‌کند. او به مرید و پیرو و ستایشگر نیاز ندارد. شادمانی و سود او پژوهش در تاریکی‌ها و یافتن کلید روشنائی است.

پس کار آزاداندیش آشکار ساختن تضاد پندارهای اجتماع با جهان راستی و دانش آزمون شده است. یعنی او آینه گردان زیبایی و زشتی‌های ذهن همگان است. او می‌بیند آنچه را که دیگران نمی‌بینند یا پنهان می‌کنند. او بدون عینک عقیده به جهان هستی می‌نگرد و آنچه را که می‌بیند برای دیگران بازگو می‌کند.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

MarduAnahid@yahoo.de

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>